



کیت وومن

سارا جی ماس آیدا کشوری

تصویر

فصل اول

جمعیت خروشان در میدان مسابقه‌ی موقتی او را به هیجان نیاورد. شوکه یا آشفته یا بی‌قرارش نکرد. نه، سلینا کایل فقط یکی‌دوبار شانه‌هایش را چرخاند. و منتظر ماند.

هل‌هل‌ای وحشیانه که از راهروی تیره‌وتار به اتاق آماده‌سازی هجوم می‌آورد کمی بیش از صدای غرش تندری در دوردست بود؛ طوفانی شبیه آنی که حین خارج شدنش از آپارتمان، انتهای شرقی را فرا گرفته بود. قبل از اینکه برسد به ورودی سرپوشیده‌ی متروی منتهی به لانه‌ی زیرزمینیِ شرط‌بندیِ کارماین فالكون، نوظهورترین رئیس شهر گاتهام از صف بی‌پایان رؤسای اوباشان، خیس آب شده بود. اما مثل هر طوفان دیگری، این آشوب هم آرام می‌گرفت.

1. Selina Kyle

2. Carmine Falcone

باران هنوز در موهای تیره‌ی بلندش خشک نشده بود. سلینا به سرش دست زد تا مطمئن شود موهای دم‌خرگوشی هنوز محکم بالای سرش چسبیده باشد. یک‌بار به‌اشتباه موهایش را دام‌اسبی بسته بود. در دومین مبارزه‌ی خیابانی‌اش. دخترک حریف توانسته بود موهایش را بگیرد و آن چند ثانیه که ضعفش آشکار شده بود، از هر زمانی در زندگی‌اش بیشتر به طول انجامیده بود.

مبارزه را بُرده بود، به‌سختی. و یاد گرفته بود. از آن زمان در هر مبارزه چیزهایی آموخته بود، چه در خیابان‌های بالا چه در میدان مسابقه‌ای که در فاضلاب‌های زیر شهر گاتهام شکل گرفته بود.

مهم نبود حریف امشبش چه کسی است. حریف‌ها معمولاً همیشه از یک تیپ بودند: مردانی بیچاره که بیش از آنچه بتوانند پس دهند، به فالکون بدهکار بودند. احمق‌هایی که حاضر بودند زندگی‌شان را به خطر بیندازند تا شاید فرصتی داشته باشند که با دست‌وپنجه نرم کردن با یکی از یوزپلنگ‌های فالکون در رینگ بدهی‌شان را پرداخت کنند.

جایزه: دیگر لازم نبود از هراس سایه‌ای کمین کرده مدام پشت سرشان را بپایند. بهای شکست: تن‌لش‌شان را دودستی تقدیم می‌کردند تا له شوند و بدهی‌شان همچنان سر جایش بود. معمولاً هم با وعده‌ی بلیتی یک‌طرفه به اعماق رود اسپرنگ^۱ همراه می‌شد. احتمال پیروزی: در حد صفر.

صرف‌نظر از آدم ابلهی که قرار بود امشب با او مبارزه کند، سلینا دعا می‌کرد فالکون از بار آخر سریع‌تر سر تکان دهد. آن مبارزه... فالکون وادارش کرده بود آن مبارزه‌ی وحشیانه را ادامه دهد. جمعیت خیلی هیجان‌زده شده بود، آماده بودند تا برای نوشیدنی‌الکی ارزان‌قیمت و هر چیز فروشی در آن لانه‌ی زیرزمینی پول بدهند. کبودی‌هایی که با خود به خانه برده بود، بیش از همیشه بود و مردی که آن‌قدر زده بودش که بیهوش شد...

مشکل سلینا نبود، این را بارها و بارها به خودش گفته بود. حتی وقتی چهره‌های خونین حریفانش را در رؤیاهای خواب و بیداری‌اش می‌دید. کاری که فالکون بعد از مبارزه با آن‌ها می‌کرد، مشکل سلینا نبود. حریفانش را زنده رها می‌کرد. حداقل می‌توانست چنین کند.

و حداقل آن‌قدر احمق نبود که مثل بعضی از یوزپلنگ‌های دیگر، سریع عقب‌نشینی کند؛ یوزپلنگ‌هایی که زیادی مغرور یا زیادی احمق یا زیادی جوان بودند و نمی‌دانستند بازی را چه‌طور انجام دهند. نه، یاغی‌گری‌های کوچکش در برابر کارماین فالکون زیر‌کانه‌تر بود. فالکون مُرده‌ی آن مردان را می‌خواست. سلینا آن‌ها را بیهوش رها می‌کرد اما آن‌قدر خوب کارش را انجام می‌داد که هیچ‌کس در جمعیت اعتراض نمی‌کرد.

خطی مطمئن برای قدم برداشتن بود، به‌خصوص با وجود زندگی خواهرش که به تار مویی بند بود. کافی بود زیادی عقب‌نشینی کند تا فالکون پرس‌وجوهایش را شروع کند و برایش سؤال شود که برای سلینا چه کسی مهم‌تر است. کدام قسمت ضربه‌ی سخت‌تری وارد می‌کند. سلینا هرگز اجازه نمی‌داد کار به آنجاها بکشد. هرگز امنیت مگی را به‌این‌شکل به خطر نمی‌انداخت، حتی اگر تمام این مبارزه‌ها برای او باشد. تک‌تک‌شان.

از زمانی که سلینا به یوزپلنگ‌ها ملحق شده بود سه سال می‌گذشت و نزدی ک به دو سال و نیم از زمانی که آن‌قدر خودش را در برابر دختران دیگر گروه‌ها خوب اثبات کرده بود که میکا، آلفایش، او را به فالکون معرفی کرد. سلینا جرأت نداشت آن ملاقات را از دست بدهد.

در گروه‌های دختران نظم ساده بود: آلفای هر گروه حکمران و محافظت‌شده، پاداش و مجازات را تعیین می‌کرد. دستور آلفاها قانون بود. مجری آن قوانین هم جانشین‌های دوم و سوم آلفاها بودند. از آنجا به بعد، سلسله‌مراتب ابهام‌آمیزتر